در همین زمینه

برخی از مدیرانِ «صداوسیما» نخوانند!

روی اعصابِ مردمان، پاییم

مجتبی احمدی

اشاره: شیخ اجل، «سعدی»، غزلی شیرین دارد با مطلع «ما گدایان خیل سلطانیم/ شهربند هوای جانانیم» که خیلی‌ها آن را با صدای استاد شجریان در آلبوم «نوا مرکب‌خوانی» شنیده‌اند. در شعری که خواهید خواند، به این غزل نظر داشته‌ام و مصراع‌های در پرانتز هم، از سعدی است.

مامدیرانِ خوبِ اینجاییم
شهروندِ همین طرف‌هاییم
«راست کردارهای کاردرست»
این چنین ما و آن چنان ماییم
(تو به «سیما»ی شخص می‌نگری)
مامدیرِ صداوسیماییم
خادمِ ساکنانِ پایینیم
چاکرِ بچه‌های بالاییم
بس که برنامه‌هایمان خوب است
در همه خانه‌ها هویداییم
اولین انتخابِ مامانیم
بهترین انتخابِ بابراییم
«ماهواره» کسی نمی‌بیند
مافقط لایقِ تماشاییم
دوست دارند مردمان ما را
بس که ماهیم، بس که زیباییم
خیرمان می‌رسد به بیننده
این رسانه است و ما رسانایم
هی نجیبانه راست می‌گوییم
از دروغ و دغل مبرّاییم
نیست از ما کسی سیاست‌باز
نقش داریم و گرم ایفاییم
هرچه باشند دیگران دانا
ماولی در عوض، تواناییم
می‌توانیم راهِ یک‌شبه را
ظرفِ صد سال هم بپیماییم
می‌توانیم هوشمندانه
گوشِ بیننده را بیالاییم
می‌توانیم در نمای درشت
گاه یک مشت یاوه فرماییم
بودمان از نمودمان پیداست
سازِ پنهان کنانِ دنیاییم
سازِ پنهان کنیم با گلدان
ضمنِ حفظِ سمّت، گُل‌آراییم
طرحِ مان گند هم اگر باشد
مع‌ذلک، مُصر به اجراییم
(تنگ‌چشمان، نظر به «پخش» کنند)
ماولی پشتِ صحنه بیناییم
هرچه و هر که بابِ میل نبود
مامهیای کشف و افشاییم
هر که با ما نبوده دشمن ماست
پس طبیعی‌ست با احبّاییم
(هر گُلی نو که در جهان آید)
سخت پیگیرِ خار و خاراییم
«دست در دستِ هم دهیم» اگر،
روی اعصابِ مردمان، پاییم
می‌توانیم بر مخاطب‌مان
فلذا، دم به دم، بیفزاییم.

شادروان

طرح / محمدرفیع ضیایی

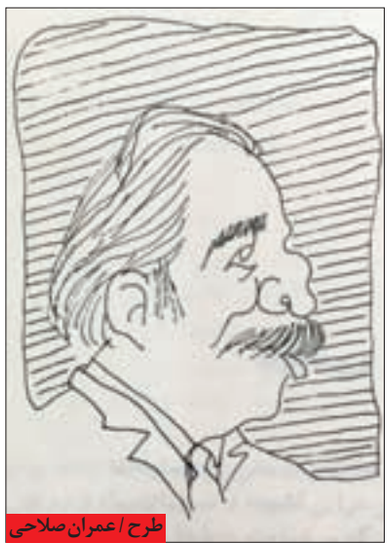

طرح / عمران صلاحی

«فریدون تولّلی» که بود و چه کرد

تو دزدی می‌کُن و در کیسه انداز!

عمادالدین قرشی

لطیفه‌نگاری و حکایت‌نویسی طنزآمیز، از دیرباز تاکنون نقش موثری در ادبیات فارسی ایفا کرده است. برخی نویسندگان و شعرای معاصر نیز، در این کار پیشگام بوده‌اند که بارها توسط دیگران مورد اقتباس و الگوبرداری قرار گرفته‌اند. یکی از بهترین نمونه‌های معاصر در این خصوص، آثار «فریدون تولّلی» است که با نام مستعار «ابوالقرطاس ذوذنبی» یکی از سرشناس‌ترین طنزپردازان عصر پهلوی به‌شمار می‌رفت. فریدون، فرزند جلال‌خان تولّلی به سال ۱۲۹۸ در شیراز متولد شد. پدرش از طبقه اعیان و اشراف شیراز بود و به خدمت دیوانی و پیشکاری میرزاابراهیم قوام اشتغال داشت. عمویش، حسین‌خان نیز به کار تجارت و زراعت اشتغال داشت و از رجال سرشناس شیراز بود. دوران طفولیت فریدون در محله‌ای بنام «باغ نصریه» (خیابان مشیر فاطمی سابق) گذشت. در شش‌سالگی (۱۳۰۴) مادرش را از دست داد و به‌همراه تنها خواهرش، شرایط سختی را از سر گذراند. فقدان مادرش که شاعره بود، سبب شد که او به روماتیسم قلبی مبتلا شود. از یازده‌سالگی طبع شعرش شکوفا شد و اشعارش مورد تحسین قرار گرفت. فریدون تحصیلات مقدماتی (دبستان نمازی) و متوسطه را در شیراز گذراند. دکتر مهدی حمیدی شیرازی، از استادان مشهور ادبیات او در دبیرستان سلطانی (شیراز) بود. پس از گرفتن دیپلم، فریدون به تهران آمد (۱۳۱۷) و در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، باستان‌شناسی خواند. سال ۱۳۱۸، از تلخ‌ترین سال‌های زندگی فریدون بود که با مرگ پدر و برادرش همراه بود. در همین سال، به عضویت انجمن سخنرانی دانشسرای عالی درآمد و در جلسات انجمن، اشعار و نمونه قطعات فکاهی‌اش را می‌خواند. با اتمام تحصیل کارشناسی (۱۳۲۰)، در شوش (خوزستان) و فارس به کار باستان‌شناسی و بعدها مشاوره فرهنگی در دانشگاه شیراز پرداخت. مقالات متعددی از او در حوزه ایران‌شناسی، میراث فرهنگی، تاریخ و فولکلور در شماره‌های مختلف مجله «سپیدوسیاه»، «اندیشه نو»، «یغما»، «وحید»، «آینده»، «سخن»، «راهنمای کتاب»، «شرق میانه» و... منتشر شده است. در دفاع از هویت ایرانی سروده بود: «ننگ است دیده بر در بیگانه دوختن/ منت به جان خریدن و عزت فروختن». از تولّلی که در سال ۱۳۲۲ با مهین‌دخت فریود ازدواج کرد، سه فرزند دختر به نام‌های نیما (به‌سبب علاقه‌اش به نیما یوشیج)، فریبا و رها به یادگار مانده است. مدخلی درخصوص شرح‌حال و آثار علمی و ادبی‌اش، در دایره‌المعارف «بریتانیکا» ثبت است.

مطبوعات عصر پهلوی در پیدایش و رشد طنز مطبوعاتی معاصر نقش موثری داشته است. پس از باز شدن نسبی فضای مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰، یکی از شاخص‌ترین چهره‌های طنز مطبوعاتی سیاسی، تولّلی است. او راهگشای دوباره نقیضه‌نویسی طنز بر نثر کلاسیک (متأثر از مرزبان‌نامه، مقامات حمیدی و گلستان سعدی) به شیوه «التفاصیل» بود. قطعات التفاصیل، برای اولین‌بار (۱۳۲۲) در روزنامه «اقیانوس» (به امتیاز ابوتراب بصیری و مدیریت دکتر حمیدی شیرازی) در ستون فوائدالادب منتشر شد. از شهریورماه همان سال، قطعات التفاصیل در روزنامه «فرودین» که به همت عبداله عفیفی و جعفر ابطحی در شیراز نشر می‌شد، منتشر شد. اگرچه طنزهای اولیه تولّلی، بیشتر شوخی بود تا انتقاد، اما شیوه ابتکاری او در نگارش، نظر همگی را جلب کرد. طنز تولّلی، از این منظر رشد کرد و به‌مرور جنبه سیاسی و اجتماعی و فرهنگی یافت. این روزنامه به‌خاطر انتشار برخی قطعات التفاصیل، در آذرماه ۱۳۲۰ توقیف شد. پس از آن، تولّلی در روزنامه «سروش» (به امتیاز عفیفی) در تیرماه ۱۳۲۲، بار دیگر به چاپ التفاصیل پرداخت. در همین ایام، او قطعه «خطاب به ملت ایران» را با مطلع «تا سر ارباب جفا نشکنی/ طوق غلامی نتوانی شکست» را سرود. در پایان همین سال، تولّلی به‌خاطر انتشار قطعه «خواجه»، همراه با دو تن از دوستانش به بستک لار تبعید شد که از آنجا فرار کرد و مخفیانه به شیراز بازگشت. برخی از نمونه‌های التفاصیل، در روزنامه‌های «رهبر» و «ایران ما» نیز منتشر شدند. قطعات التفاصیل، پس از انتشار در شیراز، به‌خاطر گرایش او به برخی احزاب، بلافاصله در روزنامه‌های تهران (از جمله «خورشید ایران») بازنشر و دست‌به‌دست می‌شد. هرچند بعدها او از این جانبداری دست برداشت (۱۳۲۶) و در نقد این جریانات، آثار متعددی سرود: «المنه‌لله که از این شعبده جستیم/ جستیم و ز هم رشته تزویر گسستیم/ آن بت که به ما آیه تعظیم همی‌خواند/ از بتکده کندیم و فکندیم و شکستیم/ آن وسوسه دیدیم و از آن حلقه بریدیم/ آن سفسطه خواندیم و از آن دمدمه رستیم....»

استقبال از انتشار التفاصیل، در جو سیاسی آن سال‌ها، غیرمنتظره بود. ملک‌الشعرای بهار به آثار تولّلی علاقه‌مند بود و نکاتی را به او در مکاتباتی (۱۳۲۴) متذکر شده بود. تولّلی بعدها ضمن اظهار تشکر، نامه ملک‌الشعرای بهار را در مقدمه اولین چاپ التفاصیل (۱۳۲۴) آورد. در دومین چاپ کتاب (۱۳۴۸)، تولّلی کتابش را به عبدالرسول پرویزی تقدیم کرد. تولّلی در مقدمه کتاب، اهدافی همچون مبارزه با هیات حاکمه، بیدار کردن زحمت‌کشان و انتقاد از تذکره‌نویسان کوته‌فکر و شعرای چاپلوس و برنامه‌های ضدفرهنگی را از علل انتشار این مجموعه برشمرد. «کاروان»، عنوان کتاب دیگری از تولّلی در ادامه شیوه التفاصیل است که در سال ۱۳۳۱ منتشر شد. پس از مرداد سال ۱۳۳۲ و با غارت منزلش، برای مقطعی به تهران کوچ کرد. پس از انتشار التفاصیل، تولّلی نخستین مجموعه اشعار جدی‌اش «رها» را منتشر کرد (۱۳۲۸) که با استقبال منتقدان و نسل جوان روبه‌رو شد. برخی از اشعار این مجموعه به سایر زبان‌ها ترجمه شدند. پس از این مجموعه، در سال ۱۳۴۰، دیگر مجموعه‌های شعری او از جمله «نافه» (شامل شعر نو)، «پویه» (شامل غزل و قصیده) و «شگرف»، یکی پس از دیگری منتشر شدند. تولّلی در سال‌های پایانی عمر، بیشتر به سرایش غزل و نوشتن قطعاتی به شیوه التفاصیل پرداخت و همه آثارش بنا بر وصیتش در اختیار ایرج افشار قرار گرفت. سال‌ها بعد، به کوشش همسرش (مهین تولّلی) مجموعه «بازگشت» از میان اشعار منتشرنشده تولّلی در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت. در دهه پنجاه، حداقل دو بار سکته کرد و در بستر افتاد. قریب یک‌سال پیش از مرگ تولّلی، شایعه فوت او از رادیوهای فارسی‌زبان انگلیسی پخش شد و به‌سرعت تکذیب شد. پیام‌های تسلیت بسیاری برای او مخابره شد... اما سرانجام آن روز تلخ فرارسید. تولّلی که در اثر ناملایمات زندگی و بیماری، درهم شکسته و منزوی شده بود، در نهم خرداد ۱۳۶۴، دیده از جهان فروبست. او را در حافظیه شیراز به خاک سپردند.

قطعه «اختلاس» از کتاب «التفاصیل» تولّلی چنین است: «... و اختلاس بر وزن اسکناس، اندر لغت سرقت را گویند و اخص آن سرقت دیوانیان است از خزانه، و در تسمیه این کلمه عقاید متفاوت است. زمره‌ای کتابت آن با «صاد» کرده و ریشه آن‌را «خلوص» دانسته‌اند و حجت ایشان این‌که مامور مختلس را ارادت و اخلاص چنان است که کیسه خویش از خزانه دیوان فرق ننهد و جدایی در میانه نبیند. چنان‌که شاعر فرماید: خلوص نیت و اخلاص چون به پیش آمد/ ز جیب خویش منه فرق، جیب دولت را/ببر ز کیسه دیوان و قصر و کاخ بساز/ به خویش راه مده خواری و مذلت را؛ گروهی دیگر اختلاس را از «اخلال حواس» گرفته و به همین علت مختلسین را از سیاست و مجازات معاف دانسته‌اند. [قطعه]: ز اختلال حواس است اختلاس، ای دوست/ که هوشیار، بدین کار تن نخواهد داد/ جنون محض بُوَد، ورنه مرد روشن‌رای/ تن از برای یکی پیرهن نخواهد داد! خواجه علی طفیلی در رساله «مصباح المختلسین»، اختلاس اندک را تحریم فرموده و حجتی که آورده این است که چنین مختلس را یارای ارضای فراتران خود نیست و گاه باشد که مغرضین بر وی حسد برند و به زندانش اندازند. [قطعه]: در پی دانه مرو همچو کبوتر که تو را/ عاقبت بهر یکی دانه به دام اندازند/ صید کن، شیرصفت، نیم بخور، نیم ببخش/ تا به هرجا که روی بر تو سلام اندازند!... و بر مختلس است که در امر اختلاس، همت بلند دارد و از مسروقات خویش، بخشی گران نثار فراتران کند و بقیت آن به‌نام خویش و پیوند به کار ابتیاع ضیاع زند و عمر در شادکامی به‌سر آورد که گفته‌اند: تو دزدی می‌کن و در کیسه انداز/ که دزدان راست در این ره سرودی/ اگر دزدی نباشد در ادارات/ در استخدام دولت، نیست سودی!

شعر طنز

راز سر دیوار

ابوالفضل زرویی نصرآباد

حصار سنگچین دور باغ انگار کوهی بود
و من با دوستم- جعفر- خطر کردیم
و با حسرت به سوی سردرختی‌ها نظر کردیم
سپس آب دهان‌مان را فرودادیم
و با چشمان پرسشگر ز هم آهسته پرسیدیم
برای رفتن اندر باغ، آیا هیچ راهی نیست؟
سپس گفتیم: آیا باغبان در باغ...؟
و بعدا پیش خود گفتیم: گاهی هست، گاهی نیست

■

رفیق من که از من شعرخوان‌تر بود
کشید آهی و با من گفت:
چنین اندر کتابی خوانده‌ام که روی یک سنگی
نوشته بود رازی مبهم و مغشوش
و شاید روی این دیوار هم رازی است...
به او گفتم:
چطوری می‌شود فهمید رازش چیست؟
به من گفت: «این که آسان است...
همین حالا
شما قلاب می‌گیری و مخلص می‌رود بالا
و هر رازی که آنجا بود می‌خواند»
به فکرش آفرین گفتم
شدم شاداب
و کردم پشت بر دیوار و دستان را به هم قلاب
و جعفر رفت بالا روی دست و شانه‌ها و کله بنده
و من می‌کردم از خوشحالی و شور و شعف، خنده
و جعفر بر سر دیوار مکثی کرد
و از آنجا پرید آهسته اندر باغ
من اندر کوچه ماندم با دهانی از تعجب، باز
و گفتم: های! جعفر! های!
برادر جان!
چه رازی بود آنجا، هان؟!
و جعفر، آن‌طرف، با خنده، در حالی که گویا میوه می‌لمباند
با من گفت:
هلا مُلا!
نوشته بود آن بالا
که: هرکس روی دوش دیگران بالا تواند رفت
رود آن‌سو و تا آنجا که جا دارد، بلمباند
حلالش باد اگر رند است و می‌تاند!

قافیه‌های تنگ

سعید بیابانکی

طبیب نسخه درد مرا چنین پیچید:
دو وعده خوردن چایی به وقتِ چاییدن
معاونی که مشاور شده‌است می‌داند
چقدر شغل شریفی‌است کشک ساییدن
به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت: ژاژ خاییدن
حکیمِ کاردرستی به همسرش فرمود:
شنیده‌ایم که دردآور است زاییدن...
بد است زاغ کسی را همیشه چوب زدن
جماعتِ شعرا را مدام پاییدن
خوش است یومیه اظهار فضل فرمودن
زبان گشودن و دُر ریختن... «مشایید»ن
صبا به حضرت اشرف ز قول بنده بگو:
که آزموده خطا بود آزمایید ن
تمام قافیه‌ها ته کشید غیر یکی
خوش است خوردن چایی به وقت چاییدن!

کاربی‌کاری

جدول توفیق

سه‌چهار هفته پیش در همین صفحه، به‌مناسبت یادکردی از زنده‌یاد «سیداحمد سیدنا» از جدول‌های طنز و فکاهی نشریه قدیمی «توفیق» گفتیم. توفیقی‌ها در کنار انتشار روزنامه، یک‌سری محصولات جانبی هم در دهه چهل منتشر می‌کردند که «کتاب توفیق» از آن‌جمله است. یکی از کتاب‌های توفیق، «جدول و سرگرمی توفیق» است که بنا داریم گاهی در این ستون، برخی از جدول‌های آن را منتشر کنیم. حل جدول را هم در صفحه هفته آینده خواهیم آورد.

جدول

چپقی ـ :

۱ـ نان بیشتر مردم اینطوری شده ـ آدم کله شق ۲ـ بیمار « بیمار»! ـ مدفوع هواپیما های جنگی ۳ ـ «شری » که برای شیرو خورشیدسبز « خیر » است ! ٤ ـ معو ـ

گویا بود برای اینکه زبون درازی نکنه سرش را بریدند ٥ ـ شهری که « ربه » اش خیس است ٦ ـ از شعب اداری است وبرای چیزی که وجود ندارد باز شده ۷ـ هیأت حاکمهٔ درخت ۸ ـ یتیم بی‌سرویا ـ آبیکه زیرا این باشد به تاقلانی معروف است .

قلیونی ! :

۱ـ سر که شیرهٔ ترش و شراب فقرا ! ۲ ـ مخترع بابخاری که ماشین‌بخار را اختراع کرد ۳ـ عدالت واانصاف ! مال شهادتش را نوشیده ٤ ـ بخ‌بخ ٥ ـ قابلهٔ آه کشیده ! ـ اول آخر راز٦ مثل اینکه باخته که اینطور خوابیده (!) ۷ـ نوعی ریش ـ ! صدای غیبی ۸ـ حاجی بیـواد !

جدول وسرگرمی فکاهی توفیق

منثور

تفریحاتِ خیلی سالم

عباس محمودیان

یکی از تفریحات سالم و لذت‌بخش ما ایرانی‌ها، فکر کردن به پول است. مثلا فکر می‌کنیم اگر در قرعه‌کشی فلان رُب گوجه‌فرنگی یا بهمان اپلیکیشن موبایلی، یک میلیارد تومان برنده شویم، پول‌مان را چه‌طور خرج کنیم یا چه‌طور خرج کنیم که ارزش افزوده هم داشته باشد و بعدا هم به ما سود بدهد. بر همین اساس، یکی از پرکاربردترین چیزها در اطراف ما، ماشین حساب موبایل است. فی‌الفور رقم مربوطه را در ماشین حساب می‌زنیم و در ذهن‌مان خرجش می‌کنیم و مرتب حساب می‌کنیم که چقدر از آن باقی مانده است و چطور می‌توانیم مابقی‌اش را خرج کنیم.

شاید فکر کنید این تفریح سالم خیلی زود تکراری و باعث دلزدگی افراد می‌شود، اما سخت در اشتباهید. به قول دینارالدین ریالی در کتاب «آداب التفریحات»، ارزش تفریحات به ژرفای آن‌هاست نه امکان انجام‌شان. همین که این اعداد و ارقام و حساب کردن‌شان وقت ما را پر می‌کند و ته ذهن‌مان را غلغلک می‌دهد و موقع جمع و تفریق‌شان ابرو بالا می‌اندازیم و دل‌مان غنج می‌زند، یعنی این که تفریح سالمی است.

خوشبختانه شتاب اعداد و ارقام خیلی از ما بیشتر است و همیشه اتفاقات جدیدی می‌افتد که ما از تفریح‌مان دور نشویم. مثلا خبر می‌رسد که اختلاسی با رقم چندهزار میلیارد تومان انجام شده است. ما سریع موبایل‌هایمان را برمی‌داریم و مشغول حساب کتاب می‌شویم که با این پول، چند سکه می‌شود خرید یا به هر ایرانی چقدر می‌رسد. نمونه داغش همین «سلطان سکه» است که گفته شد او را با دو تُن سکه دستگیر کردند. خب، وقتی این خبر را می‌شنویم شاخک‌هایمان تیز می‌شود و می‌نشینیم به حساب کردن. هر سکه حدود ۸ گرم است، پس دو تن سکه چیزی در حدود ۲۵۰ هزار سکه می‌شود. با همین اعداد و ارقام راحت می‌شود چندساعت سرگرم بود و هی حساب کرد که چقدر است و چه‌کارها که می‌شود با آن کرد. اگر هر سکه ۳ میلیون تومان باشد، ۲۵۰ هزار سکه، ۷۵۰ میلیارد تومان می‌شود. یعنی با این پول می‌شود ۳۰ هزار پراید خرید. حالا ۳۰ هزار پراید یعنی چی؟ یعنی اگر سلطان سکه بخواهد هر روز یکی از این پرایدها را سوار شود - حالا وسط تفریح ما ان‌قلت نیاورید که سلطان سوار پراید نمی‌شود- ۸۲ سال طول می‌کشد که آخرین پراید را استارت بزند.

نگران پیدا کردن موارد قابل محاسبه هم نباشید، همین که خبرهای روز را دنبال کنید کلی سوژه برای این تفریحات سالم پیدا می‌کنید. اگر هم دسته‌جمعی این کار را انجام دهید روش‌های خلاقانه زیادی برای این محاسبه‌ها پیدا می‌کنید؛ مثل این که مبلغ مورد نظر شما چند کانتینر پول می‌شود، یا اگر روی هم بچینیدشان چند ستون پول تا کره ماه می‌شود، یا چندبرابر خط استوا می‌شود و...

البته این تفریح، یک روی منفی هم دارد که اصلا نباید سمت آن بروید. فراموش نکنید که اصلا نباید این کار را در مورد دارایی‌های خودتان یا حقوق‌تان انجام دهید که در آن صورت، یک تفریح کاملا ناسالم می‌شود که حتی از مواد مخدر صنعتی و سنتی و ترکیب‌شان هم خطرناک‌تر است و می‌تواند منجر به صدمات جبران‌ناپذیر روحی و روانی شود و تنها در صورت حساب کردن دارایی‌های سلطان سکه یا جمشید بسم‌الله و امثالهم، تفریح سالم به حساب می‌آید.

ما که دست‌مان به پول و سکه و دلار و یورو نمی‌رسد؛ خدا این خوشی‌ها و تفریحات سالم را از ما نگیرد!

فراخوان

فراخوان‌طور!

رفقای همراه، سلام. چندین هفته است که صفحه «غیر قابل اعتماد» را در روزنامه راه انداخته‌ایم تا «طنز» بنویسیم و «طنز» بخوانیم. گفتیم خوب است این فراخوان‌طور را در گوشه صفحه بیاوریم و بگوییم اگر رفیقِ دست‌به‌قلم طنزنویسی در گوشه‌ای از این مرز پرگهر و خاکِ پرشکر داریم و از او بی‌خبریم، قدم قلمش روی چشم ما. شما می‌توانید آثار طنز خود را برای انتشار در «غیر قابل اعتماد»، به این ایمیل بفرستید: tanz.etemaad@gmail.com

بایگانی

نخست‌وزیر می‌خندانَد

«نخست‌وزیر هنگام سخنرانی در محافل و مجالس، مردم را کلّی می‌خنداند.»/ جراید
نخست‌وزیر: همان‌طوری که گفتم، به زودی قیمت نون و گوشت و کرایه خونه و سایر مایحتاج زندگی، ارزون می‌شه!
(آنچه می‌بینید، تصویر جلد شماره ۳۲ روزنامه فکاهی «توفیق» است که پنجشنبه هشتم آبان ماه سال ۱۳۴۸ منتشر شده. این کارتون از آثار «استودیو توفیق» است. توفیقی‌ها در جلد این شماره، باز هم به بهانه «ارزانی»! نخست‌وزیر آن روزگار- صدراعظم عصایی؛ «امیرعباس هویدا»- را دست انداخته‌اند.)